

نگاهی دوباره به جادوگرهای رولد‌دال

● شیدا رنجبر



«رولد‌دال» در کتاب پسر (The Boy) می‌گوید: «زندگی یک نویسنده در مقایسه با زندگی یک کارمند (او بعد از اتمام دبیرستان به دانشگاه نمی‌رود بلکه در یک شرکت مشغول به کار می‌شود) یک جهنم کامل است. نویسنده باید خودش، خودش را وادار به کار کند. او باید خودش وقت کارش را مشخص کند و اگر پشت میز نشیند هیچ کس نیست که او را سرزنش کند. اگر او نویسنده داستانهای تخیلی باشد، همیشه در دنیایی از ترس زندگی می‌کند. هر روز جدید، ایده‌های جدید می‌طلبد و او هیچ وقت مطمئن نیست که بتواند از پس آن برآید.

دو ساعت نوشتن شیره نویسنده داستانهای تخیلی را می‌کشد. در این دو ساعت کار، او «مایلها» دور می‌شود، به جای دیگری می‌رود، به مکانی متفاوت با مردمی متفاوت و برگشتن به محیط طبیعی، احتیاج به تلاشی فوق‌العاده دارد، تقریباً مثل یک شوک.

نویسنده از اتاق کارش گنج و منگ بیرون می‌آید. می‌خواهد چیزی بخورد. به آن احتیاج دارد.

این تقریباً برای همه نویسندگان داستانهای تخیلی یک اصل شده است. که پیش از آن که برایشان خوب باشد و سکی می‌نوشتند. او این کار را می‌کند تا به جارت، امید و ایمان دست پیدا کند. آدم باید احق باشد که نویسنده شود. تنها پاداش او آزادی مطلق است. او اربابی جز روح خودش ندارد. و سن مطمئن هستم که فقط برای همین است که او می‌نویسد.»

«رولد‌دال» اصلاً نروژی بود. پدر بزرگ و مادر بزرگ مادریش در «آسلو» زندگی می‌کردند. «رولد‌دال» و خانواده‌اش تا هجده سالگی او، هر سال تابستان به هتلی واقع در جزیره‌ای در نزدیکی اسلو می‌رفتند. او نروژ و آداب و رسوم آنجا را دوست داشت. اوقاتی را که در آنجا گذرانند از لذتبخش‌ترین روزهای زندگی محسوب می‌شدند و از آنجا خاطراتی برایش به جاماند که بیش از همه دستمایه داستان جادوگرها شدند.

«رولد‌دال» در خانواده‌ای بزرگ شد که گرچه پدری بالای سرش نبود، اما مادری جسور و مصمم آن را اداره می‌کرد. او که تنها پسر خانواده بود، رابطه‌ای نزدیک با

مادرش داشت و بارها او را برای این که موقعیتهای مختلفی در اختیارش گذاشت تا تجارب باارزشی به دست آورد، ستایش کرد. او در کتاب پسر (The Boy) و همچنین، در کتاب «جادوگرها» با دادن نقش مثبت به مادر بزرگش، به عنوان یک زن دوست‌داشتنی - در مقابل نقش منفی زنهای جادوگر، یعنی همان زنهایی که در زندگی واقعی، مادرها یا معلمهایی هستند که بارها کودکان به هنگام تنبیه در دل، آنها را «جادوگر» خطاب می‌کنند - یکی از این ستایشها را نثار او می‌کند. اما «رولد‌دال» نویسنده‌ای بود با قریحه‌ای خاص و ستایشهایش هم مثل تخیلش، متمایز بود. در دنیای پرتخیل او حالا که غولها و هیولاها همیشه مذکرند، پس جادوگرها دیگر باید، زن باشند (ص ۴)

آیا غول یا هیولا بودن مذکرها باعث می‌شود که ما پدرهایمان را هم به چشم هیولا ببینیم؟ پس چرا باید تا این حد از جادوگر بودن زنها وحشت کنیم، با علم به اینکه جادوگرها در کتاب «دال» رفتاری خاص دارند. «دال» احتمال جادوگر بودن را به زنهای بخصوصی می‌دهد؛ زنهایی که ناخنهایشان را بلند می‌گذرانند و دستکش دست می‌کنند، موهایشان را بسیار می‌آریند و کلاه گیس سرمی‌کنند، کفشهای پاشنه بلند و نوک تیز می‌پوشند، طوری که حتی نمی‌توانند با آنها راه بروند. خوشبختانه مادرها و معلمان معمولاً این طور لباس نمی‌پوشند، و در ضمن، در خانه و مدرسه دستکش دست نمی‌کنند، اما جادوگرها حتی توی خانه هم دستکش دستشان می‌کنند و فقط موقع خواب دستکشهایشان را در می‌آورند. (ص ۲۰). با آوردن دلیلی به همین سادگی، «دال» جادوگرها را محدود به حیطة تخیل و داستان می‌کند و جلوی بسط تخیل بچه‌ها را به این دو گروه که هر دو از انیسترتین‌های کودک هستند می‌گیرد. گرچه خودش این اضطراب را در دل کودک می‌اندازد که حتی ممکن است - حتماً با خواندن این جمله از جامی برسد - ممکن است حتی معلم دوست‌داشتنی شما که همین الان دارد این کلمات را برای شما می‌خواند، جادوگر باشد... (ص ۵). اما خیلی زود خودش هم آن را برطرف می‌کند. (ص ۲۰).

از طرفی باید به این مسئله هم توجه کرد که در گروه‌های سنی پایینتر (الف، ب و ج) گاهی آن قدر تخیل و واقعیت به هم نزدیک می‌شوند که بچه‌ها نمی‌توانند آنها را از هم تمیز دهند. اما گروه‌های سنی بالاتر (د) می‌توانند مرز بین تخیل و واقعیت را به راحتی تشخیص دهند و از تخیل در جای خودش لذت ببرند.

«دال» با تکیه به تکنیک محکمش، اعتماد بچه‌ها را جلب می‌کند. او خوب می‌داند که چطور تخیل بچه‌ها را به بازی بگیرد تا داستانهایش را باور کنند. بچه‌ها می‌دانند که بزرگترها گاهی در جواب دادن می‌مانند، پس به داستانی که در آن بزرگترها «همه چیز دان» هستند، شک می‌کنند. در داستانهای او همیشه سوالهایی وجود دارند که پاسخی به آنها داده نمی‌شود.

مادر بزرگ به نوه‌اش می‌گوید: «من چه می‌دانم.» (ص ۲۰) یا «وسط حرفم نپرا!» (ص ۲۳) یا «دلیلی ندارد در مورد این موضوع بحث کنیم. این

نشریات تازه



قلمرو

هشتمین شماره گاهنامه قلمرو در اسفند ماه ۱۳۷۷ راهی کتابفروشی‌ها شد. گفتنی است قبلاً شماره‌های ۹ و ۱۰ این گاهنامه منتشر شده بود اما شماره ۸ قلمرو، از سال ۷۲ تا به حال در مرحله چاپ مانده بود! در این گاهنامه که با تیراژ ۱۱۰۰ نسخه در ۱۱۱ صفحه و به قیمت ۳۳۰ تومان به چاپ رسیده است مطالبی همچون مفاهیم انتزاعی در ادبیات کودکان، ادبیات کودک در آفریقای جنوبی، اصول داستان‌نویسی برای بچه‌ها، گفتگو با مصطفی رحماندوست، نگاهی به کتابهای کودک در سال ۷۱ و کتابشناسی تحلیلی بهار ۷۲ به چشم می‌خورد. گفتنی است مطالب کتاب با فهرست آن منطبق نیست.



پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان

پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان شماره ۱۱ و ۱۲ ویژه تصویرگری منتشر شد. در این نشریه که ۲۰۸ صفحه دارد و به قیمت ۱۱۰۰ تومان منتشر شده است مقالاتی از کریم نصر و زهره قایینی و گفتگو با فرشید مثقالی به چشم می‌خورد. میزگردی با حضور کریم نصر، قایینی و محمودرضا بهمین پور، معرفی انجمن تصویرگران کتاب کودک، معرفی چند پژوهش تازه، پایان‌نامه‌ها و معرفی کتاب‌ها و مقالات فصل از دیگر مطالب این شماره پژوهشنامه است. □

«جادوگرها» از آن لذت می‌برند.

اما «دال» خواننده‌اش را تنها و وحشتزده با یک عالم جادوگرها نمی‌کند. او در پایان به آنها نوید پیروزی می‌دهد. یک نفر هست که حق آنها را بگیرد و از شر جادوگرها نجاتشان بدهد، همان طور که جادوگر بزرگ را از بین برد. وقتی بچه‌ها داستان را باور کنند، مبارزه نوه و مادر بزرگ را هم باور می‌کنند، نابودی جادوگرها را هم باور می‌کنند. تخیل آنها که در مسیر تعیین شده قرار گرفته است، راه خودش را می‌رود تا به پیروزی نهایی، یعنی نابودی کل جادوگرها برسد. در این بین انتخاب هوشیارانه زاویه دید «اول شخص» هم به قبول این باور که او زنده، راضی و موفق است کمک می‌کند و در اینجا است که آنها احساس آرامش و امنیت می‌کنند.

«رولدال» که با دست خودش بچه‌ها را درگیر دنیایی غیرواقعی کرده است، با دست خودش هم این دنیا را نابود و احساس آرامش و امنیت را جایگزین تمام آن اضطرابها می‌کند. شخصیت اصلی داستان از موش شدنش غمی به دل راه نمی‌دهد. موش شدن مزیت‌های زیادی دارد که «دال» آنها را برمی‌شمارد. (ص ۱۱۵) او از حالا به بعد زندگی جذاب و پرماجرایی خواهد داشت و همین برای او کافی است، چون اگر مادر بزرگ می‌مرد و او تنها می‌ماند، زندگی غیرقابل تحمل و سردی رو به روش قرار می‌گرفت. او خوشبخت است که مادر بزرگ همه چیز را می‌فهمد. مادر بزرگ او را درک می‌کند. نه مثل پدر و مادر «برونو» (بچه‌های شکمو همیشه در داستانهای «دال» به دروس می‌افتند). «دال»، این پسر شکمو (برونو) را رها می‌کند، تا خواننده با تخیل خودش و با توجه به شخصیتش، هر سرنوشتی را که دوست دارد، برایش رقم بزند.

همیشه چیزی برای دوست داشتن و لذت بردن از زندگی وجود دارد. کافی است خوش‌بین، امیدوار و پرتلاش باشی. اما در زندگی گاهی چشیدن طعم هیجان خالی از لطف نیست. هر چه باشد این هم برای خودش مزه‌ای است!!

واقعیت زندگی است. (ص ۲۴) یا «آدم بعضی چیزها را هیچ وقت نباید تعریف کند.» (ص ۲۸) یا «ما دیگر با این زندگی کنار آمده‌ایم.» او توانایی پاسخ به این سؤاها را دارد، اما این کار را نمی‌کند تا داستان واقعی جلوه کند. بچه‌ها با این پاسخها زیاد برخورد کرده‌اند و همین، باورپذیری داستان را زیاد می‌کند و آنها شخصیت داستان را نزدیکتر حس می‌کنند. یک جا مادر بزرگ می‌گوید: «اشتباه کردم. من دارم پیر می‌شوم، بعضی چیزها یادم می‌رود.» از آن جمله‌هایی که بچه‌ها از مادر بزرگها و پدر بزرگها پشان زیاد شنیده‌اند.

«دال» کاری می‌کند که بچه‌ها به او اعتماد کنند. آنها به حرف او گوش می‌کنند. نصایح او به یاد آنها می‌ماند و اینها همه از تکنیک قوی، کیفیت بالای داستانها و شناخت عمیقش از روحیات کودکان ریشه می‌گیرد. او ابتدا روح و روان کودک را به تصرف در می‌آورد. در فصل اول، یک «راز» را با آنها در میان می‌گذارد چیزی که بچه‌ها عاشق آن هستند. او اشتیاقی آنها را شعله‌ور و کنجکاویشان را تحریک می‌کند و بعد کم‌کم نصیحتها شروع می‌شوند. در ظاهر به نظر می‌رسد که همه معیارها در این کتاب به هم ریخته است، اما «دال» خوب می‌داند چطور همه چیز را دوباره «جمع و جور» کند و آن چنان غیرمستقیم آموزش دهد که «مولای درزش نرود» و بچه تردیدی در قبول آنها نکند. او در این کتاب به بچه‌ها سیگار تعارف می‌کند، اما خودش این جمله را در دهان بچه می‌گذارد که «من فقط هفت سالم است»، و بعد علاقه‌ای به سیگار کشیدن نشان نمی‌دهد. در جای دیگر به معضل بزرگی که حمام نرفتن بچه‌هاست اشاره می‌کند: هر چه کمتر حمام کنی کثافت و چرک بیشتر روی می‌نشیند و بدنت بیشتر بوی تعفن می‌گیرد و جادوگرها کمتر می‌توانند تو را تشخیص دهند. بعد از اتمام داستان، وقتی بچه‌ها متوجه تخیل محض داستان می‌شوند، این را به خاطر خواهند سپرد که حمام نکردن یعنی کثافت و کثافت یعنی بوی تعفن! یعنی همان چیزی که فقط

توضیح و پوزش

○ پیروز قاسمی مدیر انتشارات قلمرو طی تماسی با کتاب ماه کودک و نوجوان اعلام داشت مطلب مندرج در ستون گفته‌ها و شنیده‌های شماره ۱۷ مبنی بر حمایت وزارت ارشاد از کتابهای «پینوکیو» و «شئل قرمزی» صحت ندارد که ضمن پوزش تصحیح می‌گردد

○ اشاره مندرج در یکی از گزارشهای کتاب ماه کودک و نوجوان مبنی بر عضویت محمدرضا یوسفی در شورای کتاب کودک صحیح نبوده که ضمن پوزش اصلاح می‌گردد

○ امیدواریم دیگر، شاهد اشتباهات مشابه در کتاب‌ماه کودک و نوجوان نباشیم. □

○ همچنین خبر پرداخت نشدن حق‌الزحمه‌های نویسندگان اعزامی به شهرستانها از سوی انجمن نویسندگان که در یکی از شماره‌های قبل چاپ شده بود